

دوشنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۹ **۱۰ رمضان ۱۴۴۱** **۴۰**می **۲۰۲۰**

اخبار

محمد حنیف در پاسخ به نقد سعید تشکری؛

می‌کوشم اندازه باور شما قد بکشم

محمد حنیف با نگارش نامه‌ای در پاسخ به نقد سعید تشکری به رمان «با اعمال شاقه» نوشت: من آن نیستم که فرمودید؛ اما می‌کوشم اندازه باور شما قد بکشم. رمان «با اعمال شاقه» اثر محمد حنیف نویسنده منتقد و پژوهشگر ادبی معاصر به تازگی توسط انتشارات کتاب نپستان منتشر شده است.
رمانی که بار دیگر حنیف در آن شگفته‌های زیادی از منظر زبان روایت و نیز تودرتویی روایی داستان پیش چشم مخاطبانش آورده است.
طی روزهای گذشته سعید تشکری نویسنده و منتقد ادبی ساکن مشهد در یادداشتی درباره این رمان نکاتی را متذکر شد. (اینجا بخوانید)
این یادداشت که در نگارش در قالب نامه‌ای خطاب به محمد حنیف تنظیم شده بود با پاسخی از سوی این نویسنده همراه شد که برای انتشار از سوی وی در اختیار مهر قرار گرفته است.

به نام خدا

جناب آقای تشکری بزرگوار سلام

پرویز خرد می‌گفت، وقتی در دوره ابتدایی معلمان از انشای او تعریف کرده، به جای اینکه بخندد، گریسته، وقتی معلم علت گریه‌اش را جویا شده، خرسند خردسال پاسخ داده که چون همیشه در زندگی‌اش کتک خورده و فحش شنیده و تحقیر شده، نمی‌داند در مقابل تمجید چه واکنشی بروز دهد.
حالا حدیث من و شما، همین است.
باور کنید مرا غافلگیر کردید، به خاطر آن همه بزرگوری و تواضع؛ به این دلیل که هنوز پیدا می‌شوند کسانی که اهل بازی دادن به هر کارگردان بی‌هنر سهل‌اندیشی نباشند؛ که متن برایشان مهمتر از دستمزد است؛ که در کنار ساختن به مضمون و درونمایه به بها می‌دهند، که پیچیدگی و طرح معما و زبان را هم دوست دارند که از شکمشک‌هایشان با تصادف عبور نمی‌کنند، بزنگاه‌های داستانشان تصنعی نیست، مسئله شخصیت‌هایشان ریشه در زندگی واقعی مرمشان دارد.

اینها را در تأیید مهربانی‌هایتان نسبت به خامدستی‌های خود نگفتم، چه من خود: «شرم آید از بضاعت بی‌قیمت ولی / در شهر آیدگینفروش است و گوهری.»
من بلور خود نیک می‌شناسم و گوهرنما نبوده و نیستم و البته همواره می‌کوشم به گوهر برسم و هر حرف را در کلمه شما، آتشی بود بر این جان خاموش تا به اشتیاق بازشنیدن سخنانی چنین مشفقانه زنده شود و بر بگریزد.
آن مقدمه را بیشتر برای نگاهان به ادبیات و هنر عرض کردم و البته شما به گواه «دوستان اهل هنر، همواره به خطبتهای احترام گذاشته‌اید نه او را با پایان‌های خوش و تصادفات معجزه‌آسا بیپهوه دلخوش کرده‌اید و نه به جاده هموار خط داستانی ساداش هدایت کرده‌اید. چنان‌چه در رژیسور سینما و عکاسی و تاریخ‌نگاری و تذکرونویسی و روزنامه‌نگاری را با داستان درآمیخیزد. به مکاشفه ملاحظم خراسانی از خشت و لُجَد گفتید. در عرض حال رکن‌الدوله والی خراسان از بلای اشقیا ورعبت جورکش مخمور غم فراق شاه نوشید، در فتوژونالیسم ایجاز را معنایی درباره کردید: «گوژ کرده، درهم، ویران. آشفته، کژدموار، با خود واگویم می‌گفت و از خود می‌مشیند و قدم برمی‌داشت و حجره‌های بسته را می‌گذراند و جلو می‌رفت.»
خودانگاره محمدتقی پهلر از سرودن نظم و رمانه و دلپوسی هجوم قوم روس که امروز را کمتر زهره آن در کس هست و تو داشتی همچون بهار «فلک آن مایه ستم کرد که در نیرو داشت / ای دریغا ز جای فلک استمگر.

یعنی هر جا به تناسب هویت شخصیت، لحن و آهنگ کلام و انتخاب کلمه تغییر می‌کند، فضا می‌سازد و همجنمایی می‌کند.
با همان لحن که دوستان می‌گویند شما گاه از سر ادرات و ادب، عزیزی را خطاب قرار می‌دهید می‌گویم: آقا! شما به من موختید که چگونه می‌توان کانون روایت را تغییر داد، بدون آن که خواننده را گیج و گم کرد و دلزده رهایش کرد. و صادقانه اعتراف می‌کنم، من در با اعمال شاقه، این درس را خوب پس ندادم.

آقای تشکری! تاکنون افتخار زیارتان را نداشته‌ام، اما گویی سالاهاست که با شما همراه و همدل بوده‌ام. بارها به دنیای شما سر زده‌ام و شما نیز، خیلی خیلی سال پیش، در نوپایی من، وقت‌هایی که مثل همه خانواده‌های سنتی هر تابستان، ۱۰ روز را به مشهد سفر می‌کردیم و در محله قدیمی چسبیده به حرم اقامت می‌کردیم می‌کردیم و تن را از کار تابستان و روح را از زندگی در محله فقیرنشین برخط می‌رهایند؛؟ شاید در یکی از همان سفرها شما را دیدم، در کودکی یا نوجوانی، شما به نگاه تیزنات زائران را زیر نظر داشتید، شاید سبحان گیوه‌دوز را در همان دوران دیده‌اید؛ او سورچی‌های بیچاره‌ای که در کاروانسرای سبزوار سطل پر از خون متغفن را روی سرشان خالی کردند و مرگ گرسنه را به جانشان انداختند. در کتاب‌هایی که آن زمان می‌خواندید، با پوشکین و راسپوتین و دایژا و لیاخوف و ژان نیکلا و رومانفها و مازور سربرسی سایکس آشنا شده‌اید، اهل شرط بستن نیستم ولی مطمئن دارم که همان زمان ذهن شما به فیروزه مرو سفر کرده است؛ سینما مایاک را همان موقع دیده‌اید، شاید گلشا پسر لطیف را در یکی از همان عکاسخانه‌های مقبر مجاور حرم شکار کرده‌اید، وقتی که داشته غبار از پرده نقاشی شده ضریح پاک می‌کرده و نینا نازارین را زمانی که لی‌لی نام داشته، قبل از فرشته شدنش به ازبکها، در کوشستگی دیده‌اید. دست‌میزآدا خوب از نگاهش دریافته‌اید که این مترجم کتابخانه سلطنتی سن‌پترزبورگ که برای همکاری با بریگاد سرخ و انجام مأموریت در ایران انتخاب شده و دوره دیده، در برق زمانی بخواهد گذشت که به سحر عشق، تن از ناپایکی و خیانت به سرزمین مادری نباشد. من خود البته هافت آنها را ندیدم. اما شاید او هم گاهی چیچکنوازی می‌کرده، چون لایلائی نوای موسیقی عارفانه، بانگ بلند او را شنیدم که از جایی غریب و دور آواز سر می‌داد و برای او مهربان و متعاشقش می‌خواند. برای کودکانی که هنوز طعم شیر داغ صبح‌های خیلی زود بازاری کهنه را به یاد دارند، خنکای چرخش پنکه‌های سفاز زیر سقف حرم هنوز در خاطرشان مانده؛ در بازار شلوغ مهمجورش با دیدن زرق و برق تسبیح و انگشتر عقیقش شادمانه لبخند زده‌اند، بوی خوش آشپزخانه حضرتی را درخیم‌دانه به مشام کشیده‌اند؛ با کاسه‌های مسی از سقاخانه اسماعیل طلایی آب نوشیده‌اند، با صدای دیدگ دینگ ساعت بزرگ بالای رواق اصلی و صدای نقره‌خانه‌اش سکوت کرده‌اند. و امروز حسرت آن روزهای دور از ربا و آلودگی سیاست را می‌خورند.

بوی فاجعه معمولاً پیش از فاجعه فرا می‌رسد و اگر اهل رسانه باشی بویش برانت تندر و زنده‌تر هم است. جیمز می‌گوید اتفاقی در راه است؛ چین ماه‌هاست کیلومترها دورتر از ایران به خود می‌لرزد و دنبال کردن اخبار چین؛ دنبال کردن رد فاجعه است.

۴۸ ساعت مانده به یک انتخابات نفس‌گیر و پرماجرا در ایران، خبر بالاخره منتشرمی شود. صاعقه مانند و بی تفاوت به مردمی هراسان و سخت ترسیده، فضای خبری کشور به یکباره زیرو رو می‌شود. کرونا سرانجام به ایران رسیده است و همه آنهایی که روزگاری تصور می‌کردند مرزها؛ هویت جهان امروز را تشکیل داده‌اند به تردیدی جدی در تحلیل وضعیت امروز می‌رسند. حالا همه یک جهان شده‌ایم؛ یک جهان آسیب‌پذیر؟

چه اتفاقی می‌افتد؟ این اولین سوالی بود که درست دو ماه و ۴ روز قبل به یکباره همه ایران درگیر پاسخش می‌شود و پاسخ‌دهندگان طبیعتاً باید رسانه‌ها باشند. شوک‌زده از شومی سختی که غافلگیرکننده است و روزگار را تغییر داده و مردمی که بچ‌بچ کنان می‌گویند این تازه اول ماجرا است. چشم‌های دوخته شده به تلویزیون، کانف‌روزنامه‌ها، صفحات مجازی خبرگزاری‌ها و کانال‌های تلگرام ... و دنبال پاسخی برای سوال‌شان هستند و اهالی رسانه حالا دوباره در موقعیت متناقض‌وار همیشگی‌شان قرار گرفت‌اند. چه باید کنند؟ کرکره مغازه‌ها به پایین کشیده شده است؛ مردم به خانه خیزدهاند و نفس‌های شهر از اضطراب به شماره افتاده است. هیچکس نمی‌داند که ادامه داستان چگونه رقم می‌خورد و دوباره اهالی خبر و دواهی زیست مطمئن یا حرفه‌ای ماندن؟

حالا دو ماه و چند روز از اعلام اولین خبر رسمی منتشر شده درباره شیوع کرونا در ایران گذشته است. در این دو ماه و چند روز زندگی ایرانی‌ها به کلی دگرگون شده است. تعاملات و ارتباطات‌هایشان تغییر کرده است و همه صنف‌ها و اقشار اجتماعی دچار تغییر و تحولاتی شده‌اند. در کنار پزشکان و پرستاران؛ بزرگترین قشر درگیرشونده با ویروس کرونا اهالی رسانه هستند؛ جماعتی که معمولاً دیده نمی‌شوند کسی از بیرون به آنها نگاه نمی‌کند و تجربه‌های سخت دوران‌های مختلفشان به لحاظ‌های موقت و کوتاه‌ان‌ها بی‌اعتنا سپرده می‌شود و عجب خوش‌شانس می‌شاید هم بدشانس است روزنامه‌نگار تازه واردی که از ابتدای اسفند سال گذشته وارد دنیای روزنامه نگاری شده است. تجربه‌های بزرگی به اندازه ۵ سال تجربه فشرده روزنامه نگاری بحران بی‌آنکه بداند در انتظار او بوده است.

تجربه‌های ماندگار روزنامه‌نگاران ایرانی دوران کرونا، به زودی فراموش خواهد شد. در ایران پر حادثه این سال‌ها بحرانی به دنبال بحرانی دیگر سر بر خواهد آورد و چه کسی به این فکر می‌کند که در روزگار کرونا روزنامه‌ها به یکباره به فضای دیجیتال پرتاب شدند. چه کسی به یاد خواهد آورد که رقابت بین رسانه‌های رسمی و غیررسمی به داغ‌ترین روزهای خود رسید و که به خاطر خواهد آورد که روزنامه‌نگاران پیش از همه اقشار اجتماعی دیگر به اصطلاحی نو به نام دورکاری روی آوردند؟

این تلاش کوچکی برای دانستن تغییرات مختلف فرهنگ حرفه‌ای رسانه‌ای در دوران بحرانی کروناست. سرویس رسانه مهر از خبرنگاران و اهالی رسانه در سمت‌ها و جایگاه‌های مختلف با رسانه‌ها و دستگاه‌های ارتباطی مختلف دعوت کرده است که به تجربه‌نگاری این روزهای سخت و این تجربه‌های این تلاش کوچکی برای دانستن تغییرات مختلف فرهنگ حرفه‌ای رسانه‌ای در دوران بحرانی کروناست. سرویس رسانه مهر از خبرنگاران و اهالی رسانه در سمت‌ها و جایگاه‌های مختلف با رسانه‌ها و دستگاه‌های ارتباطی مختلف دعوت کرده است که به تجربه‌نگاری این روزهای سخت و این تجربه‌های این تلاش کوچکی برای دانستن تغییرات مختلف فرهنگ حرفه‌ای رسانه‌ای در دوران بحرانی کروناست. سرویس رسانه مهر از خبرنگاران و اهالی رسانه در سمت‌ها و جایگاه‌های مختلف با رسانه‌ها و دستگاه‌های ارتباطی مختلف دعوت کرده است که به تجربه‌نگاری این روزهای سخت و این تجربه‌های این تلاش کوچکی برای دانستن تغییرات مختلف فرهنگ حرفه‌ای رسانه‌ای در دوران بحرانی کروناست. سرویس رسانه مهر از خبرنگاران و اهالی رسانه در سمت‌ها و جایگاه‌های مختلف با رسانه‌ها و دستگاه‌های ارتباطی مختلف دعوت کرده است که به تجربه‌نگاری این روزهای سخت و این تجربه‌های

مجید باغچه‌بان

تجربه‌نگاری اهالی رسانه از دوران کرونا

بازیگران واقعی در میدان



پیدا نشدنی بپردازند. نتیجه این تجربه‌نگاری‌ها از امروز منتشر می‌شود. با ذکر این نکته که اگر همه پیش‌بینی‌ها ورود ایرانیان به زندگی دوم را در دهه پیش رو پیش‌بینی می‌کرد؛ اهالی رسانه از سال‌ها پیش وارد زندگی دوم‌شان شده بود. کلافگی و بی‌حوصلگی یک خبرنگار در زمانی که اینترنت پرسرعتی در اختیارش نیست کاملاً مطابق است با یک زندانی اسیر شده در زندان انفرادی. دست روی رگ حیاتشان گذاشته شده است و بهتر است ۲۰ ساعت‌ها در اطرافشان چرخش نکنید. این‌ها روزنامه‌نگاران دوران جدید هستند.

بازیگران واقعی به میدان می‌آیند
آرش خوشخو، سردبیر روزنامه هفت صبح

اولین نکته در تجربه من از روزنامه نگاری در دوران کرونا این است که تجربه دورکاری در بحران کرونا برای بیشتر مشاغل به وجود آمد و این باعث شد تا تلاش کنیم شرایط منزل را برای انجام کار مهیا کنیم و خود این مختصات و شرایط خاصی را می‌طبلید. خیلی از دوستان بعد از چند روز کار در منزل به این نتیجه رسیدند که هیچ کاری نمی‌شود کرد جز اینکه به محل کار برگشت و همان جا کار کرد. محیط منازل ایرانی به لحاظ شرایط مختلف در مواقع مختلفی آماده پذیرش دورکاری نیست و این معضلی است که در صورت تداوم یا تشدید از بیرون به آنها نگاه نمی‌کند و تجربه‌های سخت دوران‌های مختلفشان به لحاظ‌های موقت و کوتاه‌ان‌ها بی‌اعتنا سپرده می‌شود و عجب خوش‌شانس می‌شاید هم بدشانس است روزنامه‌نگار تازه واردی که از ابتدای اسفند سال گذشته وارد دنیای روزنامه نگاری شده است. تجربه‌های بزرگی به اندازه ۵ سال تجربه فشرده روزنامه نگاری بحران بی‌آنکه بداند در انتظار او بوده است.

تجربه‌های ماندگار روزنامه‌نگاران ایرانی دوران کرونا، به زودی فراموش خواهد شد. در ایران پر حادثه این سال‌ها بحرانی به دنبال بحرانی دیگر سر بر خواهد آورد و چه کسی به این فکر می‌کند که در روزگار کرونا روزنامه‌ها به یکباره به فضای دیجیتال پرتاب شدند. چه کسی به یاد خواهد آورد که رقابت بین رسانه‌های رسمی و غیررسمی به داغ‌ترین روزهای خود رسید و که به خاطر خواهد آورد که روزنامه‌نگاران پیش از همه اقشار اجتماعی دیگر به اصطلاحی نو به نام دورکاری روی آوردند؟

این تلاش کوچکی برای دانستن تغییرات مختلف فرهنگ حرفه‌ای رسانه‌ای در دوران بحرانی کروناست. سرویس رسانه مهر از خبرنگاران و اهالی رسانه در سمت‌ها و جایگاه‌های مختلف با رسانه‌ها و دستگاه‌های ارتباطی مختلف دعوت کرده است که به تجربه‌نگاری این روزهای سخت و این تجربه‌های این تلاش کوچکی برای دانستن تغییرات مختلف فرهنگ حرفه‌ای رسانه‌ای در دوران بحرانی کروناست. سرویس رسانه مهر از خبرنگاران و اهالی رسانه در سمت‌ها و جایگاه‌های مختلف با رسانه‌ها و دستگاه‌های ارتباطی مختلف دعوت کرده است که به تجربه‌نگاری این روزهای سخت و این تجربه‌های این تلاش کوچکی برای دانستن تغییرات مختلف فرهنگ حرفه‌ای رسانه‌ای در دوران بحرانی کروناست. سرویس رسانه مهر از خبرنگاران و اهالی رسانه در سمت‌ها و جایگاه‌های مختلف با رسانه‌ها و دستگاه‌های ارتباطی مختلف دعوت کرده است که به تجربه‌نگاری این روزهای سخت و این تجربه‌های

روزنامه‌صح ایران

تجربه‌نگاری اهالی رسانه از دوران کرونا

بازیگران واقعی در میدان



بازیگرانی جدید در سپهر رسانه‌ای ایران مطرح خواهند شد. به هر حال تحمل این دوران سنگین بود ولی فکر می‌کنم هر بحرانی موجب می‌شود که بازیگران واقعی میدان بمانند و اتفاقاً این مدت فرصتی بود برای این راستی آزمایی. نکته آخر هم که فکر می‌کنم برای همه روزنامه‌ها ثابت باشد این است که در یک هفته‌ی تعطیلی روزنامه و بعد از آنکه فضای کرونایی کشور مانع از خرید روزنامه می‌شد، بخش جدی فروش مطبوعات که مربوط به ساعت هفت تا هشت صبح است از دست رفت و روزنامه‌ها در این اوضاع اقتصادی وحشتناک دوباره دچار مشکلاتی اساسی از لحاظ اقتصادی شدند.

اینترنِت، اقتصاد؛ برآورد دو ماهه‌ی کرونایی ما
رضا سائک، روزنامه‌نگار، طن‌نویس و مدیر مسئول پایگاه خبری گلویی

همه ما شوکه شدیم. اتفاق یکباره و غیرمنتظره بود و به یکباره همه توجهات جامعه به سمت رسانه‌ها جلب شد. این در حالی بود که خودمان هم درگیر این واقعه شده بودیم. خدا رحم کرد که ما تجربه این مدل کاری را قبلاً هم نداشته‌ایم و سریع خودمان را جمع و جور کردیم و کارها خیلی زود روال عادی گرفت و سپری شد. اما به نظر من پرسد در تجربه‌نگاری این بازه دوماهه باید به دو نکته به عنوان اصلی‌ترین معضل‌های خودم به عنوان یک خبرنگار و مدیرمسئول یک سایت محلی اشاره کنم. اولی اقتصاد و دومی اینترنت.

سایت‌های بزرگ برنده‌اند

ما بحران‌های مختلفی را از سر گذرانده‌ایم؛ اما این بار در مقابل ضربه‌های اقتصادی دیگر دفاعی نداشتیم. خیلی ساده عرض می‌کنم: ما مخاطبانمان را تا اندازه زیادی از دست دادیم. بیشتر مخاطبان ما به سمت پلتفرم‌ها و شبکه‌های اجتماعی و سایت‌های بزرگ و اصلی رفتند و محتوای سایت ما به شدت کم‌بازدید شده است و این موجب ضربه خوردن جدی اقتصادی ما شد. به طور کلی زمانی که یک بحران اتفاق می‌افتد خودبه‌خود مراجعه افراد به شبکه‌های اجتماعی مثل توئیتر و اینستاگرام و تلگرام بیشتر می‌شود علت آن هم به نظر می‌رسد این است که مردم به دنبال سرعت در کسب اخبار هستند و شبکه‌های اجتماعی این امکان را در اختیار آن‌ها می‌گذارند. علاوه بر آن مردم احتمال می‌دهند که اخبار در شبکه‌های اجتماعی به ویرایش کم‌تری منتشر می‌شود و به همین دلیل بیشتر در این شبکه‌ها خبرگیری می‌کنند.

علاوه بر آن به نظر می‌رسد حساب‌های مجازی مجاری رسمی اطلاع رسانی مثل خبرگزاری‌های دولتی در این مدت مراجعان بیشتری داشته‌اند.

چون از طرف دیگر مردم همیشه گوشه چشمی به آنچه از مراجع رسمی و به طور مستقیم منتشر می‌شوند دارند. معجزه این علته‌ها موجب شده است که بازدهی‌ها و مشارکت مردم در سایتی مثل ما کم شده است و این به فشاری اقتصادی منجر شده است.

۳۵ گیگ اینترنت در ۱۳ روز

ما قبلاً از اینترنت‌های اشتراکی استفاده می‌کردیم، مثلاً یکی از اعضا مودم شخصی‌اش را به خودش می‌آورد و با استفاده از آن محتوای مورد نظرامان را بارگذاری می‌کردیم. بیشتر هم نیمه‌های شب اقدام می‌کردیم که تصوت اینترنت بهتر بود. ولی مصرف شخصی خود من ۱۳ روز از این بازه دوماهه کرونا معادل ۳۵ گیگابایت ترافیک اینترنت بوده است به دلیل اینکه کار ما در این دوره شکل دیگری پیدا کرد. اطلاع‌رسانی یک سایت محلی مثل ما به بسیار وابسته به سرعت شد.

مثلاً ویدئوهایی به دستمان می‌رسد از تجمع مردم در مناطق مختلف که باید سریع منتشر می‌شدند والا ارزش‌شان را از دست می‌دادند. یا ویدئوهایی که اصلاً محتوای غیر خبری دارند، مثلاً از خارج از کشور ارسال شده است (مثلاً دانشجویان ایرانی از ایتالیا) آنها را هم باید در همین ساعت ۱۰ صبح یا ۲ بعد از ظهر منتشر می‌کردیم و سرعت اینترنت یاری‌مان نمی‌کرد و الان هم واقعاً برای سوال است که در یک ماه آینده باید چه کاری انجام بدهیم با توجه به اینکه اوضاع برای ما تقریباً به همین شکل خواهد بود.

یک نمود دیگر این عدم همراهی سرعت اینترنت در مصاحبه‌های ما است. درحال حاضر برای مصاحبه گرفتن از مصاحبه شونده‌ها می‌خواهیم که صوت بفرسند چراکه این مدل همیشه مورد استقبال و توصیه اساتید روزنامه‌نگاری و ارتباطات بوده است. زور کرونا باعث شد که ما به این فرم بیشتر توجه کنیم. تقریباً از یک ماه پیش گفت‌گوه‌ای اسکیپی زیادی در تدارک دیدیم. و مثلاً با دانشجویان ایرانی در مجارستان، ایتالیا، آمریکا و هند مصاحبه کرده‌ایم و در صفحه آپارات پایگاه گلویی بارگذاری کردیم و اتفاقاً بازخورد مثبت هم گرفتیم. و در ادامه همین روند گفت‌گوه‌های صوتی مختلفی نیز انجام می‌دهیم. فایل آن گفت‌وگو را منتشر می‌کنیم. در همه این موارد ما به صورت مرتب با مشکل اینترنت مواجه هستیم و بسیار اذیت‌مان می‌کند.

ما از اینترنت شخصی‌مان استفاده می‌کنیم ولی برخی دوستان پارسال از اینترنت خبرنگاری که توزیع می‌شد استفاده می‌کردند و ما جز پایگاه‌هایی بودیم که خیلی زود ۱۲۰ گیگابایت حجم‌مان تمام شد. البته این تمام شدن زود هنگام بی‌دلیل هم نیست. اگر نگاهی به کانال آپارات پایگاه بیان‌داید مشاهده می‌کنید که گاهی روزی ۱۰-۱۲ ویدئو بارگذاری می‌کنیم و همه آنها هم تولیدی خود پایگاه است و طبیعی است که بارگذاری فیلم حجم زیادی مصرف می‌کند و گرنه می‌شود مبتنی بر متن بود و با حجم کم‌تری کار را جلو برد اما می‌خواهیم محتوای چند رسانه هم داشته باشیم و برای مخاطب جذاب‌تر باشیم. متأسفانه این‌ها فشارهایی است که شاید زیاد هم نمود نداشته باشند چون به طور کلی جامعه خبرنگاری نمی‌تواند فشارهایی که رویش هست را فریاد بزند و برای دیگران هم ملموس نیست. حالا این وسط بعضی از دوستان تعدیل می‌شوند (البته که اسم آن در واقع اخراج است) و می‌روند ولی از آن طرف دوستانی که می‌مانند هم فشارهای مالی زیادی را متحمل می‌شوند مخصوصاً پایگاه‌های خبری که وابستگی مالی نیز ندارند.

اخبار

چرا ایرلند این همه نویسنده بزرگ داد؟

از جیمز جویس تا ساموئل بکت

نویسنده ایرلندی که با آثارش ۴ بار به فهرست جایزه من بوکر راه یافته است؛ معتقد است کتاب و کتاب‌خوانی راهی برای فرار از فقر برای مردم ایرلند بوده است.
از نظر کولم توبین، نویسنده‌ی موسیقی می‌ماند، از این نظر که بر پایه ملودی و بر پایه ریتم ساخته شده است.»

او در مصاحبه‌ای گفت پیش از اینکه خوانندگان از هوش خود در فعل‌انفعال با یک کتاب استفاده کنند، باید انگیزه‌ای عمیق‌تر آن‌ها را وادار به ورق زدن کتاب کند، انکار که دارند ریتمی را دنبال می‌کنند.

کولم توبین که در سال ۱۹۵۵ در جنوب شرقی ایرلند به دنیا آمد یکی از شناخته‌شده‌ترین نویسندگان انگلیسی تاریخ است. او در ایرلند و آمریکا زندگی می‌کند و در دانشگاه کلمبیا در نیویورک درس می‌دهد.

رمان‌ها، مقاله‌ها و نمایشنامه‌های او به شهرت عظیمی دست پیدا کرده‌اند. چهار عنوان از آثار او تا به حال به لیست نهایی دریافت جایزه بوکر رسیده‌اند. معروف‌ترین رمان او تا امروز «بروکلین» بوده که سال ۲۰۱۵ با اقتباس از آن یک فیلم سینمایی ساخته شد و نامزدی دریافت جایزه اسکار را برای سیرشه رونان بازیگر اصلی آن به ارمغان آورد. نیک هورنی فیلمنامه این داستان راگردانگر درباره دختر جوانی را نوشت که از سختی‌های اقتصادی ایرلند فرار می‌کند تا یک زندگی تازه در نیویورک بسازد.

بخش بزرگی از نوشته‌های توبین اتوبیوگرافیکی هستند. مثلاً رمان سال ۲۰۱۴ «نورا وایستر» داستانی از مادر خود توبین است. ماجرای کتاب در شهر کوچک انیسکورتی واقع در ساحل جنوب شرقی شهرستان وکسفورد ایرلند به وقوع می‌پیوندد، درست جایی که توبین در آن به دنیا آمد. مانند شخصیت اول داستان، مادر توبین هم همسرش را از دست داد و مانند پسر شخصیت اول داستان، این نویسنده پس از مرگ پدر خود دچار لکت زبان شد.

چهره‌های نوشته‌های توبین بیشتر شهرستانی و ساده هستند اما او آن‌ها را به بینشی خاص و ظریف به تصویر می‌کشد. او بیشتر از همه در به تصویر کشیدن شخصیت‌های زن موفقیت داشته است.

او می‌گوید: «زان من را بزرگ کردند، بنابراین هر چیزی که می‌گفتند برایم حیرت‌انگیز بود.»
به همین ترتیب بود که رابطه پیچیده بین مادرها و پسرها تبدیل به یکی از موتیف‌های اصلی آثار او شد. پسرهای رمان‌ها و همچنین مجموعه داستان‌های کوتاه «مادرها و پسرها» محصول سال ۲۰۰۹ نه تنها در رابطه‌شان با مادرهای‌شان به مشکل برمی‌خورند، بلکه چالش‌هایی نمادین هم با نهادهای مادرگونه از جمله خود ایرلند و کلیسای کاتولیک دارند. بسیاری از نوشته‌های او درباره شورش و فرار کردن از محدودیت‌های احساسی و اجتماعی هستند. او همچنین یکی از حامیان حقوق برابر اجتماعی برای تمام افراد است.

توبین در پاسخ به این سوال که چرا ایرلند با وجود اینکه تنها کمتر از ۵ میلیون نفر ساکن دارد توانسته چنین تعداد زیادی از نویسندگان بزرگ از جمله جیمز جویس، ساموئل بکت، جورج برنارد شاو و شیموس هنی را به جهان عرضه کن، پاسخی رک داشت.

که هیچ‌معارضی نیست، به کار فرهنگی در مدارس عمومی و دولتی(که این روزها فراموش شده) ترجیح ندهیم.
انقلابی‌ها در سال‌های نخستین، به‌درستی مدارس را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین سنگرهای دفاع از انقلاب گرفتند؛ نظیر سرمایه‌گذاری که کشورهای پیشرفته در آموزش‌وپرورش‌شان می‌کنند.
انقلابی‌ها دهه ۶۰ خلاف دهه ۹۰ که گلخانه و مدرسه غیرانتفاعی اصل است، توده مردم و مستضعین را هدف قرارداده و نیرویی تربیت می‌کردند که طعم فقر و محرومیت و استضعاف و دردهای محرومین را چشیده یا دیده باشد نه انقلابی بیگانه با رنج توده یا متخصص متعهد غیرانقلابی.

انقلابی‌ها در دهه شصت برای دانش‌آموزان رؤیاسازی از آینده‌ای دینی، عادلانه، آزاد، جهانی ... می‌کردند و امروز رؤیای ایرانی و جهانی در دانش‌اموز و نوجوان ما تزییق نمی‌شود.
چه‌اینکه محدود کارهایی مثل «منطقه پرواز ممنوع»، انیمیشن‌های «بدر خلیج فارس»، «سکّو» و «پران آینده» یا رمان «زایو» هست.
دانش‌آموزان و نوجوان امروز ما رؤیای ایرانی هم ندارند، چه برسد به رؤیای انقلاب اسلامی.

اگر قرار است سند تحول آموزش‌وپرورش داشته باشیم و این سند، انشا و کلی‌گویی نباشد، باید از عینیت و تجربه واقعی این‌گونه عملی تحول آموزش‌وپرورش و تربیت نیروی انقلابی در آن از دل تجربیاتی از این‌دست می‌گذرد.
نظریه‌پردازی درباره آموزش‌وپرورش نیز نیازمند واقع‌بینی‌هایی از این دست است. در این‌صورت، از کلی‌گویی‌ها و رویکرد بدون جهت به مدل اسلام ناب در عمل می‌رسیم.
از فلسفه تعلیم و تربیت تا مدیریت آموزش، مشاوره، تربیت معلم ... نیاز به بازخوانی‌هایی از این‌دست در سطح ملی و منطقه‌ای داریم.
تشکل‌های دانشجویی و انجمن‌های علمی باید روی تجربیاتی از این‌دست کار کنند و نهادهای مسئول و متشخصا سیستم آموزش‌وپرورش را مورد مطالبه قرار دهند.
در این‌کتاب، هم ایده برای موفقیت در کار آموزشی و غلبه بر مشکلات، ابتکار و ... می‌بینیم، هم زمینه برای پژوهش‌های نظری جامعه‌شناختی و روان‌شناختی و مدیریتی.
تصویری عینی از موانع دهه شصت در حوزه اجتماع و سیاست و فرهنگ می‌بینیم که خیلی وقت‌ها به سادگی در دسترس نیست.
کتاب را که تمام کردم و بستم تا یک‌برعبست دقیقه اشک امانم نداد، که چرا این‌رویه‌ها را از دست دادیم و به اینجا رسیدیم.
این‌روژه‌ها که سیل، زلزله و اپیدمی کرونا بخشی از مردم و متدینین و بسیجی‌های ما را به خدمت این‌مردم رسانده و نشان داده آن‌رویه‌ها در مردم ماست و احتیاج به احیا و برنامه‌ریزی مسئولان دارد، خواندن این‌کتاب جذابیت دوجندان دارد.